

خودشناسی (جلسه ۲۱ - دوره هجدهم)

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين
اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتنبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

در بیان معنای نهایی بهشت و جهنم بودیم، عرض شد که بهشت آن جایی است که همه چیز مطابق با میل ما باشد که قرآن کریم هم تصدیق می فرماید به این معنا که می فرماید که در بهشت این گونه است که آن چه را که بخواهند می شود. و آن چه را که آن ها بخواهند می ماند. «و هم فی مَشْتَهتِ انْفُسِهِم خالِدون» بهشت آن جایی است که همه چیز مطابق با میل ما باشد و بماند. این معنا تحقق پیدا نمی کند، وقوع واقعی و عینی پیدا نمی کند، آلا وقتی که ضمیر ناخودآگاه فطرت انسان که تعیین کننده ی هدف است و انتهای راه انسان است خدا را بخواهد. یعنی انسان با همه ی وجودش و جانش در ضمیر ناخودآگاه تشنه ی خدا باشد. خدا یعنی واقعیت عالم هستی، یعنی حقیقت، یعنی عدل. و خود انسان در مرحله ی خودآگاه و انتخاب آگاهانه این مسیر فطری را انتخاب کند. این مقصد و این خواسته ی فطری خودش را انتخاب کند. این انتخاب آگاهانه تحقق پیدا نمی کند آلا بعد از این که انسان با خودش آشنا شود. یعنی بفهمد که موجودی است که با همه ی وجود و جان و سرشت خدا را می خواهد. در نتیجه خدا را انتخاب کند. که از این تعبیر کردیم به حسن انتخاب، انتخاب اولیه اش این باشد. که آنچه را که این تشنگی ذاتی و تشنگی فطری و تشنگی موجود در ضمیر ناخودآگاهش را تأمین می کند و این تشنگی را برطرف می کند و سیرابش می کند، همان را بخواهد، همانی که سعادت و واقعیش در گرو او است. این امکان ندارد آلا بعد از این که انسان این معنا را متوجه شود، به آن برسد، بفهمد که چنین فطرتی دارد. و با انتخاب های ثانویه ای که انجام می دهد کاری کند که سایر قوای وجودی او هم گذشته از آن انتخابش، گذشته از انتخاب اولیه اش، تمام قوای وجودی او در راستای این خواست فطری حرکت کند. این طور نباشد که او مبتلای به غفلت شود، مبتلای به نسیان شود، و آن چه را که تعقل کرده بود و به آن رسیده بود، و با تعقل و آگاهی انتخاب کرده بود، این را فراموش کند، یادش برود که سعادت او در گرو این است که در مسیر خدا و در راه خدا حرکت کند و غیر از خدا نخواهد. این را یادش برود. با انتخاب های ثانویه ای که انجام می دهد، این انتخاب های ثانویه موجب شود که او از غفلت، از نسیان و فراموشی بیرون بیاید و این حقیقت که هدف او خداست و خواسته ی او باید خواسته ی خدایی باشد، این از جلوی چشمش دور نشود. اگر رسید به این جا که هیچ خواسته ای آلا آن چه را که خدا می خواهد، آلا آن چه را که ضمیر ناخودآگاه جان او می خواهد، خودش می خواهد، نخواست، رسید به آن جایی که خواست آن چه را که فطرتش می خواهد، خدا می خواهد، این ها از هم جدا که نیست. اگر به این جا رسید، رسیده به این مرحله که وارد شده در بهشت سعادت. یعنی رسیده به آن تعریفی که در ابتدا می گفتیم، که هر چه را بخواهد بشود. داریم عصاره گیری می کنیم نسبت به بحث ها گذشته، این ها را البته گفته ایم داریم دوره می کنیم دوباره. بهشت آن جایی بود که همه چیز مطابق با میل ما باشد و بماند. الان نگاه می کنیم می بینیم خیلی چیزها ما میل داریم ولی نمی شود. خیلی کارها می خواهیم نمی شود. خواسته های زیادی داریم محقق نمی شود، این می شود جهنم، می شود ناکامی، این بهشت نیست. بهشت آن جایی است که هر چه می خواهیم بشود. همه چیز مطابق با میل ما باشد و بماند. وقتی به این مرحله می رسیم که نخواهیم آن چه را که خدا نمی خواهد. و بخواهیم آن چه را که خدا می خواهد. اگر به این جا رسیدی، چرا پای خدا را وسط کشیدیم؟ خدا را از کجا آوردیم؟ چه شد که بهشت سعادت ما در گرو تبعیت خواست ما از خواست خدا شد؟ خدا از کجا آمد؟ خدا از ضمیر ناخودآگاه جان ما در آمد. از فطرت ما بیرون آمد. همان خدایی که با همه وجود، با همه جان، با همه ی فطرت، که در بحث های گذشته مفصل بحث کردیم، جلسات قبل گفتیم، که نمی شود همه را تکرار کرد، داریم خلاصه گیری می کنیم. با همه ی وجود ما تشنه ی او هستیم، آن خدا. آن خدایی که عبارت است از واقعیت عالم هستی. که هر چیزی در این عالم در جایگاه واقعی خودش قرار گرفته که همه ی ما تشنه ی عدل هستیم، یعنی تشنه این هستیم که هر چیزی در این عالم در جایگاه واقعی خودش باشد. همه چیز در عالم هستی، هیچ چیز نیست که بر خلاف عدل باشد. همه چیز در جای خود است. جهان چون چشم و خط و خال و ابروست / که هر چیزش به جای خویش نیکوست. استثنا ندارد، جدا نمی توانی کنی، بگویی این خوب است آن بد است، بد در کارش نیست. از خدای خیر، از خدای خوب، از خدای موجود هستی، جز هستی و خیر صادر نمی شود. بد ندارد. همه اش خوب است. آن چه که مهم است این است که ما دیده خیر بین و هستی بین و عدل بینمان که همان عقل است باز شود. و جایگاه واقعی هر چیزی را در این عالم بشناسیم. در نتیجه ما به جایگاه واقعی هر یک از موجودات در این عالم پی می بریم. و چون انسان فطرتاً عدالت خواه است، عدل خواه است، خداخواه است، وقتی واقعیت بین شد، انتخاب اولیه او اگر که مطابق با حسن انتخاب باشد تعلق می گیرد به همین، که همین را می خواهد، می گوید من همین را می خواستم، دنبال این می گشتم، «الحکمة ضالة المومن» حکمت یعنی فهمیدن این که جایگاه واقعی چه چیزی کجاست، هر

چیزی را در جایگاه خودش ببیند. این اطّباى امروزی را به آن ها نمی گویند حکیم، به خاطر این که هر چیزی را در جایگاه خودش نمی بینند اصلاً. نه دارو را به جا می دهند، نه بیماری را به جا تشخیص می دهند، ولی اطّباى گذشته را بعضیشان را می گفتند حکیم. تا نگاه می کردند به مریض، از روی علائم، نشانه ها، بدون این که آزمایش دهند، سونو گرافی کنند، چه کنند، خرج دارد، این همه زحمت، مصیبت، می گفتند، همین الان هم هستند کسانی، شصت پا را می گیرد در دستش بیماری ها را می گوید. البته در بین اطّباى جدید هم الان کسانی هستند که از راه رفتن شما تشخیص می دهد، شما که راه می روی می گوید شما این بیماری را داری، این فرض کنید که مهره ی کمر شما این مشکل را دارد. مریض که از مطب می آید داخل به او می گوید می گوید لازم نیست بگویی من خودم می دانم، عکس هم نمی خواهد، می گوید من عکس هم گرفته ام آورده ام از جای دیگر، می گوید لازم نیست. من نگاه کردم راه که می آمدی فهمیدم کدام مهره کجا به چه شکل تا چه اندازه، دارو را هم نوشتم، بفرما این هم دارو، این ها را می گویند حکیم. که دیگر معطلت نمی کند وادیتت هم نمی کند، تشخیص دقیق به جای رو حساب می دهد. انسان اگر انتخابش مطابق با این خواست فطری شد، خواست فطری چیست؟ خدا چیست؟ وجود مطلق است. وجود مطلق یعنی چه؟ یعنی واقعیت عالم. هر چیزی که هست. خدا همه ی هستی هاست. همه است. «الله صمد» خدا همه است. اگر راضی به خدا شدی، از خدای خودت راضی شدی، یعنی چه؟ یعنی آن چه را که واقع می شود، اتفاق می افتد، به آن چه را که پیش می آید راضی شدی، چه می شود که انسان به آنچه که اتفاق می افتد و پیش می آید راضی شود؟ وقتی بفهمد، وقتی چشمش باز شود، وقتی عقلش، دیده ی واقعیت بینش که در بحث های گذشته عقل را معنا کردیم، دیده ی عدل بینش، واقعیت بینش باز شود. اگر دیده ی واقعیت بین باز شد، به هر طرف نگاه کند با عقلش خدا می بیند، واقعیت می بیند، هستی می بیند، می فهمد که از نیستی خبری نیست. اما این مقدار کافی نیست. باید به جایی برسد که تمام لحظات زندگی او را پر کند. باید به جایی برسد که نیاز به فکر، تأمل، نظر و تعمق نداشته باشد، که بخواهد فکر کند، معطل کند، بلافاصله خدا را ببیند. بی معطلی. بدون نیاز به فکر کردن. یعنی باید به مرحله ی ایمان برسد، باید به مرحله ی ملکه برسد، باید به مرحله ی عادت برسد، عادت بشود خدا دیدن. به دریا بنگرم دریا ت بینم / به صحرا بنگرم صحرا ت بینم، به تعبیر دیگر می گویند که این ت بینم نه، به دریا بنگرم دریات بینم / به صحرا بنگرم صحرات بینم، به هر جا بنگرم کوه و در و دشت / نشان از قد رعناى ت بینم. این جا را هم باید بگوییم رعنا ت بینم. آن هایی که در ادبیات وارد هستند باید بررسی کنند که کدام بهتر است و مناسب تر و جورتر است ولی مثل این که دومی بهتر است. «ما رأیت شیئاً الاّ و رأیت الله قبله و بعده و معه» از حضرت علی. همه جا خدا می بینم. چه می شود که حضرت به ما نگاه می کند خدا می بیند، به هر کسی نگاه می کند خدا می بیند. به هر چیز نگاه می کند خدا می بیند. به شیطان هم که نگاه می کند خدا می بیند. این خیلی جالب است. چه می شود که حضرت زینب می فرماید «ما رأیت الاّ جمیلاً» اصلاً غیر زیبایی من هیچ چیز دیگر ندیدم. می شود باشد و نبیند؟ غیر زیبایی یک چیزی در این عالم باشد به نام زشتی، که حضرت ندیده باشد؟ آن خانمی که در موردش حضرت امام سجّاد فرمود که «انت بحمد الله عالمه غیر معلّمه» مقام عصمت است دیگر، یعنی علم لدنی داری، علم غیر تعلیمی داری، آن که در سینه هست و درسی نبود. چشیدنی است و گفتنی نیست. آن را داری. یعنی آن درجه اعلای از ایمان. می شود یک چیزی باشد نبیند؟ کسی که تمام چشم های وجودش باز است. همه ی حقایق را می بیند، می شود غیر از جمال چیزی باشد نبیند؟ «ما رأیت الاّ جمیلاً» چه را فرمود؟ تازه همه ی آن مصیبت ها، همه ی آن چیزهایی را که ما اسمش را می گذاریم زشتی، بدی، همه ی این ها را می گوید زیبا بود، همه اش قشنگ بود. یعنی همه اش به جا بود. همه اش سر جای خودش بود، تماشا درست است. همه اش روی حساب است. انسان تشنه ی حساب است. از بی حسابی، بی کتابی، بی قانونی، بدش می آید. تشنه ی عدل است. می خواهد هر چیزی در جایگاه واقعی خودش باشد، از مجرای صحیح خودش خارج نشود. ظلم را دوست ندارد. جرم را دوست ندارد. حس مجازات مجرم دارد. اگر یک کسی بیاید و قانونی را زیر پا بگذارد و قانون حقیقی، قانون عدل را، نه قانون که وضع کرده اند و خیلی ها هم درست نیست و به جا هم نیست، خلاف قانون است. درحقیقت، قوانین خلاف قانون هم داریم، آن قانون حقیقی، اگر یک جایی، یک گوشه ای از دنیا یک خبری بشنوی، که یک کسی به او ظلم شد، ظلم واقعی شد. این جا شما آتش می گیری، برآشفته می شوی، به هم می ریزی، می گویی من اگر زورم می رسید، خرخره ی آن طرف را می گرفتم خفه اش می کردم که دیگر یک چنین کاری نکنند، یک چنین ظلمی نکنند، چون زورت نمی رسد دیگر ول می کنی، والاّ از درون به هم می ریزی. انسان تشنه ی عدالت است. اگر به هر طرف نگاه کردی جز عدالت چیزی ندیدی. جز عدل ندیدی، جز خوبی ندیدی. خوب آیا این معنا محقق شده یا نشده. و غفلت هم حاصل نشد گاهی ما غفلت پیدا می کنیم. تا وقتی توجه داریم، حواسمان جمع است می گوییم بله «ما رأیت الاّ جمیلاً» بعد می گوییم چه فرقی هست بین ما و حضرت زینب؟ ما هم با حضرت فرقی نداریم، ما هم عین همان حرف را می زنیم، الان به ما بگویند آیا شما بدی می بینید در این عالم؟ همه با صدای بلند می گوییم نه. جز خوبی نمی بینیم. اما همین که در یک شرایط سخت و دشوار و ذیق قرار گرفتیم همه چیز یادمان می رود. تمام آموزش ها، تمام درس ها، خودشناسی، فطرت، خدا، ایمان، هر چه، گاهی شده بعضی رفقا، رفقا که می گویم یعنی همین رفقا، بعد از چند دوره مباحث خودشناسی یک مشکلی، یک فشاری، یک چیزی در زندگیشان ایجاد شده، که بعد از آن مصیبت وقتی مراجعه می کنند و سؤال می کنند برایشان شبهه پیش می آید، می بینیم همه ی آن چیزهایی که این همه ما گفته

ایم و بحث کرده ایم و این خواننده و همه را قبول کرده و همه را هم بلد است، مثل این که اصلاً هیچ چیز نشنیده، تازه ابتدا مثل این که از گرد راه رسیده هیچ چیز هم خبر ندارد که دنیا دست چه کسی است، آخرت دست کیست، انسان چه موجودی است. بعد مذکر می‌خواهد، وقتی تذکر می‌دهیم سؤال می‌کند جواب می‌شنود، بعد می‌گوید آهان حل شد. یک نفس راحت می‌کشد و می‌رود. تا مصیبت بعدی چه باشد و آن مصیبت بعدی کی وارد شود و دوباره این به هم بریزد، دوباره هر چه خواننده و هر چه بلد است یادش می‌رود. بنابراین عقل تنها کافی نیست. عقل با غفلت جمع می‌شود. یعنی شما بدانی بشناسی و بفهمی و بدانی که در عالم هیچ بدی وجود ندارد، هر طرف نگاه می‌کنی هستی می‌بینی، هر طرف نگاه می‌کنی عدل می‌بینی، خیر می‌بینی، نیستی در کار نیست. همه چیز در جایگاه واقعی خودش است. اما وقتی غفلت حاصل می‌شود یک مرتبه حالت اعتراضی در شما پیدا می‌شود، از آن حالت رضایت، خاطر جمعی، در می‌آیی. به محض این که وضعیت نارضایتی و اعتراض رسیدی، که اگر دستم رسد بر چرخ گردون / همه گویم که این چنین است و آن چون. چه می‌شود که انسان به وضعیت مبتلا می‌شود که اعتراض می‌کند، اعتراض گاهی به زبان نمی‌آورد، از درون دارد رنج می‌برد، فشار می‌بیند. اعتراض را خوب دقت کنید، این نیست که شما حتماً به زبان بیاوید و کلمات اعتراض آمیزی را بیان کنید، همین که در درون داری احساس فشار می‌کنی، سینه ات تنگی می‌کند، «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَذِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ» خدا به پیغمبرش می‌فرماید که ما می‌دانیم که سینه ی تو تنگی می‌کند از حرف هایی که این کفار می‌زند. یعنی احساس می‌کنی مثل این که این ها نباید این حرف ها را بزنند. بعد خدای متعال دستورالعمل می‌دهد «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِنَ الشَّاكِرِينَ» و یک تکه ی دیگر هم دارد این آیه که یادم نیست. «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَذِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ» سینه ات تنگی می‌کند از چیزی که این ها می‌گویند. نه، خاطرت جمع باشد، این فحش هایی که این کفار می‌دهند این ها هم بجاست، این ها را هم باید بدهند، همه چیز سر جای خودش است، خیالت راحت باشد، من خدا چیزی خلق نکرده ام که بیجا باشد، همه چیز درست است، خوب ها به جایش است، بدها به جایش است، همان بدها هم خوب است، بدها هم سر جای خودش است. که از شیطان دیگر بدتر که نداریم، این شیطانی که از همه ی موجودات بدتر است و همه ی انسان ها را اغوا می‌کند و قسم خورده که اغوا می‌کند، این شیطان هم خوب است، در جای خودش است. یعنی چه؟ خوب است یعنی چه؟ یعنی ما برویم شیطان شویم، نه، این دستورالعمل نیست. یک خوب داریم به معنای دستورالعمل که باید انجام دهی. یک خوب داریم به معنای این که عدل است. به جاست، در جای خودش است. این که می‌گوییم همه چیز در این عالم خیر است، یعنی به جای خودش است، حتی شیطان. کار شیطان چیست؟ کار شیطان این است که آن هایی که می‌خواهند بروند جهنم راهنماییشان می‌کند، کمکشان می‌کند آن هایی را هم که می‌خواهند بروند بهشت آن ها را هم کمک می‌کند که بروند بهشت. خوب دقت کنید. آن هایی که می‌خواهند بروند جهنم، این ها را کمک می‌کند یعنی این که راه گمراهی، جهنم، هلاکت را به آن ها نشان می‌دهد، می‌گوید اگر می‌خواهی بروی جهنم امام حسین را بکش، بکش تا برسی. به مقصدت برسی. راهش را نشانسان می‌دهد. اما آن هایی که می‌خواهند بروند بهشت را چه طوری هدایت می‌کند به سوی بهشت؟ از باب این که کید شیطان ضعیف است. «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانُ ضَعِيفًا» قرآن می‌فرماید. نه این که او دوست دارد که این ها بروند به بهشت، او می‌خواهد این ها را ببرد جهنم اما خدای متعال این عالم را به گونه ای آفریده که هیچ کس نمی‌تواند به زور کسی را وارد در جهنم یا وارد در بهشت کند، هر کس با اختیار خودش. و اگر کسی راه بهشت را انتخاب کرد هر کس در هر کجای عالم هر قدمی له او یا علیه او بردارد له او محسوب می‌شود، به نفع او تمام می‌شود، هر کس، هر کجا. اگر پیامبر خداست له او، به نفع او، هدایت می‌کند، دستگیری می‌کند، راهنمایی می‌کند، اگر که دشمن خداست، شیطان است، می‌خواهد علیه او کار کند، می‌خواهد ضربه به او بزند، اما نهایتاً به نفع او تمام می‌شود. چرا؟ چون قانون این عالم قانون حق است. «وَلَا يُمْكِنُ الْفِرَارُ» از این قانون حق. عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. تا شما چه بخواهی، شما چه کسی باشی. اگر شما در راستای قانون این عالم داری حرکت می‌کنی، این عالم یک حسابی دارد، یک نظمی دارد، یک برنامه ای دارد برای خودش، یک قانونی دارد درعالم دنیا و ماده و این ها که این ها را علوم تجربی می‌رود و پیدا می‌کند، یک قوانین هم دارد فوق این ها که آن حاکم بر این ها است، آن ها هم عده ی دیگری از آن ها خبر دارند. بی قانون نیست. یک حسابی دارد، کتابی دارد. اگر شما در راستای شناخت این قوانین حرکت کردی، و بعد از شناخت انتخاب هم همین بود، یعنی همین را پسندیدی، گفתי من همین را می‌خواهم، می‌خواهم در مسیر طبیعی قانون این عالم حرکت کنم، وقتی خدا را شناختی، خدا غیر از همه ی عالم که نیست، غیر از حقیقت عالم هستی که نیست. خدا حق مطلق است دیگر. گفתי من خدا را پسندیدم، خدا را انتخاب کردم، این راه را می‌خواهم بروم، اگر این راه را انتخاب کردی قانون این عالم با شماست. شما انتخاب کرده ای، این را خواسته ای، این پله ی برقی دارد به سمت بالا می‌رود، شما هم همین راه را انتخاب کردی، تصمیم گرفتی همین مسیر را بروی، به محض این که پایت را بگذاری روی پله ی اول، شما پا می‌گذاری روی پله ی اول و دوم و سوم و می‌روی بالا، این پله هم شما را می‌برد، هم شما می‌روی هم او می‌برد. آن کسی که در مقابل قانون این عالم می‌ایستد از بالا دارد می‌آید به پایین. پله سربالا می‌رود، او از بالا دارد می‌آید به پایین. هر چه قدم بر می‌دارد جلو، می‌آید به شما ضربه بزند،

نمی شود، می آید به شما آسیب برساند، نمی تواند، می آید شما را کاری کند به جهنم نزدیک کند، به بهشت نزدیکتر می شوی، شما را وادار به گناه می کند، همان گناه وسیله می شود برای هدایت شما. قانون این عالم است. «ولا یُمكن الفرار من حکومتک» ای خدا از این قانون هیچ کس نمی تواند فرار کند. شیطان به عنوان «أعدا عدوک» دشمن ترین دشمنان شما، می آید به شما ضربه بزند، به شما منفعت می رساند، و نمی فهمد. چرا؟ چون «ان کید الشیطان کان ضعیفاً» کید شیطان در مقابل مکر خدا. تمام این عالم حکومت خداست. شیطان می خواهد در مقابل خدا بایستد نمی شود. عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. می آید ضربه بزند خیر می رساند. چقدر بودند آمده اند توبه کردند و بعد از این که توبه کردند به درجات عالی کمال رسیدند که آن هایی که از اول آن گناه را مرتکب نشده بودند عمراً به آن جا نمی رسند و نرسیده اند. این قانون این عالم است. که قرآن می فرماید که «بیدل الله سیئاتهم حسنات» خیلی مهم است. این ها تشریفات نیست، اعتباری نیست، دارد خبر می دهد از قوانینی که در این عالم وجود دارد ما خبر نداریم، می گوید می دانی در این عالم چه قانونی وجود دارد؟ قانون این عالم این است که خدای متعال تمام گناهایی را که شما مرتکب شده ای در طول عمرت، در اثر جهالت، در اثر نادانی، در اثر رفاقت ناباب، در اثر هر چه، غلبه ی شهوت، غلبه ی غضب، به شرط این که حسن انتخاب داشته باشد، باطن کارش درست است، می گویند ذاتش خراب نیست. از خوبی خوشش می آید، از بدی بدش می آید. همان موقعی هم که بد می کرد همان موقع هم بدش می آمد. همان موقع هم که بدی می کرد بدش می آمد. آدم ها دو جورند، گاهی دارد بدی می کند از بدی هم خوشش می آید، می گوید خوب می کنم، گاهی بدی می کند می گوید کاش که من خوب شوم، کاش که درست شوم، خدایا کی می شود من اصلاح شوم. «بیدل الله سیئاتهم حسنات» هر چه بدی کرده تمام را پاک می کند جایش خوبی می نویسد. شما چقدر باید خوبی می کردی، جایش بدی کرده ای، آن هایی که هیچ بدی نکرده اند، خوب خوب بوده اند، چقدر خوبی کرده اند، آدم خوبی را راحت تر انجام می دهد یا بدی را؟ خوبی انجام دادن یک خورده سخت تر است، فهم می خواهد، شعور می خواهد، عقل می خواهد، اراده می خواهد، توانایی می خواهد، هزار و یک دردسر دارد تا شما خوبی کنی، اما بدی نه، بدی نه عقل می خواهد، نه شعور می خواهد، هر غلطی خواستی می کنی دیگر، برای همین می گویند غلط، غلط که علم نمی خواهد، که عاقبتش را ببینی، نهایتش را بسنجی، حسابش، کتابش، هیچ چیز، می گوید هر چه غلط کرده ای همه را بر می دارم همه را جایش خوب می نویسم. دیگران چه کار کرده اند؟ نماز شب خوانده اند؟ به جای تمام آن عیاشی های شب تا صبحت همه را می نویسم نماز شب. عجب قانونی دارد این عالم. نه خیال کنید خدا می گوید، خدا یعنی همه ی این عالم، «الله صمد» خدا همه است. خدا یعنی عدل. خدا یعنی قانون، خدا یعنی ضابطه، خدا یعنی حساب. قانون این عالم این است. بدی کردی، روی نادانی، روی جهالت، نه روی عمد، نه روی سوء انتخاب، توبه کردی، «من تاب و آمن و عمل صالحاً بیدل الله سیئاتهم حسنات» توبه کند، برگردد، و ایمان بیاورد، یعنی در مسیر ایمان قدم بردارد و عمل صالح انجام دهد، کارهایش را عوض کند، از این به بعد دیگر آن کارها را نکند، تا حالا هر چه بود بود، تمام شد، یه خود بیاید، دیگر حالا هر چه شد. گاهی کار انسان به جایی می رسد که چنان توبه می کند که هر چه عادت دارد، عادت های ناپسند، سوء، همه را یک جا کنار می گذارد. چنان قدرتی پیدا می کند، می دانید چه موقع یک چنین قدرتی پیدا می شود؟ وقتی توبه توبه ی اساسی باشد، یعنی بیداری واقعی از درون پیدا شود. که اگر به او بگوییم که تو الان معتاد هستی به این کار و ترک عادت موجب مرض است، می گوید مریض می شوم دیگر، من می خواهم مریض شوم. می گوئیم آخر درست نیست حالا یواش یواش، خرد خرد، فرض کنید که آسه آسه، نم نم، قدم قدم، یواش یواش درست می شود، می گوید نه، چه می شود آخرش، مریض می شوم، من می خواهم مریض شوم، حسن نیت را ببینید از کجا در می آید، این کجای این بوده، یک عمر هم گناه کرده، این در کجای این بوده؟ حالا دارد خودش را نشان می دهد؟ حسن انتخاب که بحثش را می کردیم این است. می گوید نه، این را ترک کنی، این فرض کنید که اعتیاد به مواد مخدر است، این خطرناک است، این را اگر ترک کنی می میری، می گوید آخرش مردن است؟ من می خواهم بمیرم. گر مرد رهی میان خون باید رفت / وز پای فتاده سرنگون باید رفت. یک افرادی که واقعاً مرد این راه هستند یک مرتبه پیدا می شوند از هر چه نماز شب خوان است جلو می زنند. از هر چه ولی خداست جلو می زند، «التائب من الذنب کمن لا ذنب له» کسی که توبه کرد از گناه مثل این که گناه نکرده اصلاً. این پایین تر از آن آیه است. آن آیه می گوید حالا که عمل صالح هم انجام داد حالا هر چه گناه هم کرده بود همه را پاک می کنیم جایش خوبی می نویسیم. روزه خورده می نویسیم روزه گرفته. یک روز روزه خورده جایش می نویسیم یک سال روزه گرفته. این طوری خدا کم نمی دهد. «یا من یعط الکثیر بالقلیل» ماه رجب است، دعای ماه رجب همین است، ای خدایی که زیاد می دهی در مقابل کم. یک سال نماز خواندن چقدر می ارزد؟ الان یک سال نماز و روزه ۱۶۰ تومان است، خیلی باشد ۲۰۰ تومان، شما در طول عمرت چند سال نماز و روزه می خوانی؟ ۵۰ سال، ۵۰ تا ۲۰۰ تومان می شود چقدر، ۱۰ میلیون، ده میلیون یک واحد آپارتمان هم به تو نمی دهند، خدا می فرماید من بهشتی به تو می دهم «عرضها سماوات و العرض» زمینش به اندازه آسمان ها و زمین است. ۵۰ سال نماز خوانده ایم که همه اش ده میلیون می ارزد، که اگر شما نمی خواندی بعد از شما می خواستند بخرند برای شما ۱۰ میلیون می دادند همه ی ۵۰ سالت را می خریدند، «یا من یعط الکثیر بالقلیل» ای خدایی که زیاد می دهی در مقابل کم. کم کار کرده ایم. حالا ۵۰ سال نماز خوانده ای بعد خدا به

تو یک بهشت می دهد آن طور؟ نه، در مقابل ۵۰ سال نماز نیست، قلیل این نیست، ۵۰ سال نماز خیلی است، «حَبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا يَدْرُ مَهَعًا سَيِّئَاتٍ» محبت امیرالمومنین یک حسنه ای است که هر چه گناه کرده ای زورش به این محبت نمی رسد که این محبت را بیرون کند، همه اش پوچ می شود، این محبت می آید پر می کند. ترازو، در این کفه همه ی گناهات را بگذارد، در این کفه محبت امیرالمومنین، محبت امیرالمومنین همان حسن انتخاب است، تا علی را می بیند می گوید من این را دوستش دارم، این کجا بود، تا دیدم رفت در قلب من. دیده اید بعضی آدم ها را که نگاه می کنی این طوری است تا نگاه می کنی یک دفعه صاف می رود در جانت. اصلاً کجا بود مثل این که اصلاً یک عمری دنبال تو می گشتم. «حَبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا يَدْرُ مَهَعًا سَيِّئَاتٍ» این محبت اگر آمد و بود دیگر عمل صالح هم ندارد، اگر زنده می ماند عمل می کرد ولی فرصت نکرد، اگر توفیق پیدا می کرد عمل می کرد، مهلت پیدا نکرد، توبه کرد و مرد ۵۰ سال هم نماز نخواند، داستان آن کسی که تمام این ها با قوائد و مباحثی که گفتیم جور در می آید، همه اش جور است، تمامش علمی است، تمامش عقلی است. یک عمر بدی کرد به مردم، لحظاتی دلدرد گرفت، دلدرد گرفت، یک لحظه احساس کرد مثل این که این درد درد آخر است، یک لحظه به خدا گفت خدایا «یا مَنْ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ اِرْحَمْ مَنْ لَيْسَ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ» ای خدایی که دنیا و آخرت دست تو است، رحم کن به من که نه دنیا دارم نه آخرت، راستش را گفت، هیچ چیز نداشت، هیچ کس در دنیا دوستش نداشت، از آخرت هم که خبری نبود، کاری نکرده بود، مرد، بعد از این که مرد آمدند جنازه اش را بردند انداختند در زباله دانی خارج از شهر، دفن هم نکردند، انداختند آنجا، این قدر این آدم کثیف بود، و متنفر بودند از او، خوب دقت کنید، آن لحظه ی آخر عمر این کجا بود یک مرتبه؟ از کجایش در آمد آن حرف؟ همین زبانی بود؟ نه، این یک چیزی بوده در وجودش، به تور آدم خوب نخورده، آدم ندیده در عمرش، که این را پرورش دهد، این را رشدش دهد، این آدم حساسی بوده، آدم ندیده، همین طوری که یک گل شما فکر می کنید همین طوری خودش رشد می کند، این پرورش می خواهد، مراقبت می خواهد، نور مناسب می خواهد، آب مناسب و به موقع می خواهد، خوابش را دیدند، همین مردم خوابش را دیدند، خواب دیدند یک جای خیلی عالی است، در بهشت مثلاً برین است، گل و گلستان است، گفتند چه شده تو که این همه ما را اذیت می کردی، تو که وضعت این طوری بود، تو که کارت خراب بود، چه شده این طور هستی، گفت من آن لحظه ی آخر یک مرتبه به خود آمدم به خدا این را عرض کردم «یا مَنْ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ اِرْحَمْ مَنْ لَيْسَ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ» خدا هم دستم را گرفت. این را می گویند «یا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ» ای خدایی که زیاد می دهی، زیاد تمام شدنی هم که نیست، هر چه داد دیگر جاوید است، جاویدان می دهد، کثیر می دهد در مقابل قلیل، قلیل چیست؟ همین که بخواهی همین. هیچ چیز دیگر نمی خواهد از شما، از شما هیچ چیز نمی خواهد خدا، می گوید فقط بخواه، تو بهشت را بخواه دیگر کاری به باقیش نداشته باش، من خودم برایت درست می کنم، تو پای به راه در نه و هیچ مپرس، تو چه کار داری، پایت را بگذار روی پله ی اول این پله ی برقی که دارد می رود بالا، خود راه بگویدت که چون باید رفت. گر مرد رهی منتها میان خون باید رفت / وز پای فتاده سرنگون باید رفت. پایت را قطع کردند با سر باید بروی، اگر گفتند این کار را نکن نگو اگر این کار را نکنم نمی دانم به فلان جا چه می شود، قید همه ی این حرف ها را بزن، اگر واقعاً وظیفه ات این است و تکلیفت این شد که یک کاری را باید انجام دهی و تشخیص دادی که رضای خدا در انجام این کار است و قانون این عالم حمایت می کند از تو، در مقابل این قانون حرکت نکن. همراه با این پله باش، پله ها بالا می رود بالا برو، پایین نیا. این رودخانه از این طرف آبش جریان دارد، تو در مقابل آب شنا نکن. شناسایی کن ببین جریان آب از کدام طرف است تو هم همراه با آب شنا کن. بعد ببین به کجا می رسد، بعد ببین آن که می خواهی به آن می رسی یا نمی رسی. کسی که یک عمری گناه کرده چرا یک عمری گناه کرده؟ چون مربی نداشته؟ چون آموزش نداشته؟ شما حساب کن، شما که خیلی خوب هستی، چهار روز با آدم های عوضی راه بروی قیافه ات همه عوض می شود، دیگر با این سن و در این وضعیت و بعد از یک عمری، چهار روز شما با یک آدم های دیگر راه برو، با این آدم ها ی جلسه نگر، برو یک جای دیگر، یک شکل دیگر می شوی، چقدر شما دیده اید، این کسانی که رفته اند خارج کشور یک طور دیگر شده اند، یک شکل دیگر شده اند، از خارج بیاید این جا، این شکلی می شود، از این جا می رود آن جا آن شکلی می شود. محیط اثر دارد، تبلیغات اثر دارد. این بحثی است که مربوط به بحث های جلسات گذشته است که باید در آینده پیگیری کنیم، مسأله ی تلقین است. تا در ذهن ما چه تلقینی کرده اند. مرتب از فرض کنید هر کار خوبی بوده بدی گفته اند، این رفته در ضمیر ناخودآگاه روانش و ضبط شده، ثبت شده، حک شده، مثل این نوشته ای که روی سنگ حک می کنند، این را دیگر بخواهی پاک کنی به این راحتی پاک نمی شود که پاک کن برداری مثل کاغذ پاک کنی. مقصّر چه کسی بوده؟ مقصّر این خودش نبوده که، محیط اثر گذاشته روی او، اگر خدا هم بخواهد مثل من و شما قضاوت کند که دیگر خدا نیست، آن خدایی که این طوری بخواهد قضاوت کند آن خدا را ما اصلاً قبول نداریم، آن عدل نیست، آن عین عدل نیست. خدایی که همه ی حرف ها را بفهمد، شعور داشته باشد، ما خدای باشعور را قبول داریم، خدایی که این قدر شعورش برسد، بفهمد که این کسی که یک عمری در محیط فاسد بوده و با آدم های ناجور بوده این تقصیری نداشته، نگاه به قلبش کند، ما درون را بنگریم و حال را / نی برون را بنگریم و قال را. زبانش را کاری نداریم که چه می گوید، ما به عمل ظاهریش نگاه نمی کنیم ببینیم چطور عمل می کند، اگر زیاد نماز می خواند بگویم آدم خوبی است، نه، ما درون را بنگریم و حال را، فذا اولیای خدا

هم مثل خدا می شوند، خداگونه می شوند، با یک دید دیگر نگاه می کنند به آدم ها، یک مرتبه یک کسی را نگاه می کند می گوید این آدم خوبی است، هر چه حساب می کنی می بینی یک کار خوب از این سر زده، این می گوید آدم خوبی است، چون این یک جای دیگر را نگاه کرد، ما درون را بنگریم و حال را / نی برون را بنگریم و قال را. پس از این ها غافل نشوید، حالا اگر می خواهی اصلاح شوی باید محیطت را عوض کنی، اگر می خواهی عمل صالح انجام دهی، توبه کنی، باید محیطت را هم عوض کنی، بدون عوض شدن محیط نمی شود کار، کار سخت می شود، آن قدر سخت می شود که وسط کار می بری، وقتی بریدی ول می کنی. اگر می خواهی که این راه را بروی استقامت می خواهد. محیط هم باید تغییر کند، جو باید عوض شود، تبلیغاتی که شده این ها باید اصلاح شود، برنامه ای که در ذهن شما وارد کرده اند و کامپیوتر ذهن شما را برنامه ریزی کرده اند طبق آن، «كُلِّ يَعْمَلُ عَلٰى شَاكِلَتِه» هر یک از شما بر اساس آن برنامه دارد عمل می کند، به او گفته اند این کار خوب است عمل می کند، حتی خوردنی ها مربوط می شود به آن برنامه ی موجود در ذهن. الان پزشکان می گویند شما اگر که عادت کرده باشید از بچگی نمک زیاد خورده باشی، زیادی نمک به تو خورانده اند، بزرگ هم که شوی نمی توانی ترک کنی، ذائقه ات نمک می طلبد، ذائقه از کجا نمک می طلبد؟ به خاطر آن برنامه ریزی است که در ضمیر ناخودآگاهت در دوران کودکی موقعی که به تو غذا داده اند وارد شده. آن می طلبد. حالا می آیند چه کار می کنند؟ می آیند یک روش هایی به کار می برند، یک چیزهایی که نمک نیست ولی شکل نمک است، یک کسی این کار را کرد، یکی از نزدیکان فهمیده و با شعور ما که پسرش مبتلا بود به این که زیاد نمک می خورد، غذا که می آوردند هر چه هم که نمک داشت این کاری نداشت نمکدان را برمی داشت اول می پاشید بعد می خورد. هر چه به او می گفتند نکن، این چه وضعی است، الان نگاه نکن سنت جوان است، بعداً بیچاره می شوی، بدبخت می شوی، فشار خون می گیری، گوش نمی کرد. این ها هم آمدند یک چیزی که شبیه نمک بود و خاصیت هم داشت و خیلی هم خوب است حالا الان پودر جوانه گندم، که شبیه به نمک است، ریختند در نمکدانی که جلو دست این بود به او هم هیچ چیز نگفتند، غذا که شروع شد بر می داشت می پاشید، عادت کرده دیگر، تا آن جایی که دلش می خواست می پاشید بعد می خورد، و نمی فهمید، عادت شده، این برنامه ریزی شده در ذهن، این کامپیوتر را برنامه ریزی کرده اند، یک راه ترک سیگار این است که می گویند سیگار را بگیر دستت سیگار بکش، قشنگ سیگار بکش ولی روشن نباشد و خاموش باشد، سیگار را روشنش نکن فقط همین، بگیر جلوی دهانت یک پک عمیق بزنی! قشنگ دودش را هم قورت بده، قشنگ برو در همه اعماق وجودت، بعد هم فوت کن بیرون. با همه وجودت این سیگار را بکش، این سیگاری که روشن نیست. بعد هم خرج هم ندارد، دوباره باز بگذار سر جایش. این طوری باشد شما سیگار را می کشی اما اگر روشن کردی سیگار است که دارد تو را می کشد. یک طوری باشد که شما زندگی کنی، زندگی شما را مشغول نکند. اولیای خدا سوار بر دنیا هستند، دنیا مثل یک اسب، یک مرکب، روی این مرکب نشسته اند، زمامش دستشان است، هر کجا می خواهند می برند، این را می گویند انسان آزاد، این اسبی که بر آن سوار هستند چموش نیست، لگد بیاندازد یا چموشی کند، کمک می خواهد انسان، انسان احتیاج به راهنمایی دارد، احتیاج به کمک دارد، فقط راهنمایی هم کافی نیست که به آدم بگویند ان کار راکن، گاهی باید یک برنامه هایی را اجرا کنند، کمک کنند، دست انسان را بگیرند و حرکت دهند، همه ی اولیای خدا آمده اند که به ما کمک کنند، خدا هم این عالم را یک طوری خلق کرده که هر کسی هم بیاید به شما ضربه بزند نتواند، هر چه هم ضربه بزند به نفع شما تمام شود، آخرش به نفع شما تمام شود، این هم کار خدا، دیگر چه طوری خدا کمک کند به من و شما که ما راه درست را برویم و راه خدا را برویم و راه بهشت را طی کنیم و برسیم به آن جایی که وقتی چیزی می خواهیم بشود، هر چه می خواهی بشود، مستجاب الدعوه شوی، همه چیز مطابق با میل شما باشد، چرا؟ چون میل شما غیر آنچه که می شود نیست، هر چه می شود همان است که شما خواسته ای. هر چه می شود همان است که شما می خواهید، شما غیر آن که خدا می خواهد اصلاً نمی خواهی که بخواهد خلاف میل عمل شود و رنج ببری احساس ناکامی به تو دست دهد، چرا نشد، چرا این جا این طوری شد، اعتراض کنی، می رسی به مقام رضا و تسلیم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ